

از دستگیری انگلیسی‌ها تا انرژی هسته‌یی

ابراهیم مهاجر - وکیل پایه‌ی یک دادگستری - کنگان

تصمیم به توقیف ماهنامه‌ی حافظ که چندی پیش از ناحیه‌ی وزارت ارشاد صورت گرفت، مانند سایر تصمیم‌ها و عملکردهای دولت بوده که نهایتاً به ضرر حیثیت ملی تمام خواهد شد و نتیجه‌ی جز پشیمانی ندارد. در جریان توقیف ۱۵ نفر نظامی انگلیسی که اخیراً صورت گرفت نیز شاهد چنین تصمیم‌گیری اشتباهی بودیم: چند نفر نظامی که شاید چند متری وارد آب‌های ایران شده بودند، با تذکر به آن‌ها می‌شد آن‌ها را از محدوده‌ی آب‌های ایران خارج نمود، کما این که چنانچه نیروهای ایران نیز سهواً وارد حریم آب‌های همسایگان شوند، بازداشت آن‌ها و ایجاد بحران، امری بعید خواهد بود. نتیجه‌ی این کار جز هتک حرمت ملی و تزلزل حیثیت کشور نبود: در ابتدا ادعای عذرخواهی رسمی توسط دولت انگلیس و

محاکمه‌ی نیروها را مطرح کردیم، عده‌یی به اعتراض در جلوی سفارت انگلیس پرداختند و نهایتاً به بهانه‌ی تولد حضرت محمد (ص) آن‌ها را بدون گرفتن امتیازی آزاد نمودیم، درحالی‌که بهتر بود از ابتدا آن‌ها را بازداشت نمی‌کردیم و یا این که شهامت محاکمه‌ی آن‌ها را داشته باشیم.

در قضیه‌ی انرژی هسته‌یی نیز با همین مشکل مواجه‌ایم. با لجبازی ادعای ادامه‌ی غنی‌سازی را مطرح می‌کنیم و امتیازات در نظر گرفته شده از سوی دولت‌های غربی و تعلیق موقت را رها می‌کنیم، و در نهایت با اعمال فشار ما را وادار به تعلیق دائمی روند غنی‌سازی می‌کنند.

توقیف ماهنامه‌ی حافظ نیز از همین نوع سیاست‌هاست. مطمئناً در آینده شاهد رفع توقیف از ماهنامه خواهیم بود، چون بدون در نظر گرفتن قانون و فارغ از بحث کارشناسی و در نظر گرفتن پیامدهای آن اقدام به چنین عملی صورت گرفته است.

چرا انقلاب کردیم؟

و یادی از دکتر علی شریعتی

حسین یاقوتی (فرهنگی بازنشسته) - مشهد

اکنون سال‌هاست (خاصه از ۶۷ به این سو) که نقل گفتار یا کردار دست‌اندرکاران، یا نمایش بعضی اعمال و گفتار و تحرکات‌شان در تلویزیون، معمولاً گفته‌یی از شریعتی را به‌خاطر می‌آورد، احساس مال باخته‌یی را می‌یابم که گولش زده و زندگی خود و فرزندان و وابستگان و هم‌میهنانش را به یغما برده‌اند.

شریعتی در سال‌های حدود ۴۵ مطرح می‌کرد: «... هر کسی را توتمی ست. احساس می‌کند که میان او و آن، پیوندی ست مرموز که حس می‌شود و وصف نمی‌شود و آن توتم است. شخصیت خویش را در توتم خویش احساس می‌کند یا خود را در آن می‌بیند. جایگاه آن «خود حقیقی» و راستین و پنهانی و صمیمی را در توتمش می‌یابد. یا باید بیابد اگر توتمش هم مثل خودش قلبی و بدلی نباشد».

توتم «ذکر» است. و مگر نه زندگی، هیچ نیست جز فراموشی و خوشبختی، هیچ نیست جز لذت و آرامش، و کسی که هیچ به‌یاد نمی‌آورد که «آدمیت» یعنی از دست‌دادن بهشت، یعنی هبوط، تبعید، کویر، غربت، تنهایی و هم‌نشینی و هم‌خانگی با مرغ و مور و مگس! و خوشبخت، بدبختی ست که آدم‌بودن خویش را پاک از یاد برده است. اما، بدبخت - آن که هنوز سرگذشت خویش را به‌یاد می‌آورد - خوشبختی ست که: «رنج‌بودن» را هم‌چنان حس می‌تواند کرد. چه، هنوز آدم است. و هر کسی «آدم» است اگر هنوز فراموش نکرده باشد - و توتم نمی‌گذارد که فراموش کنی - هر دم به‌یادت می‌آورد. توتم «ذکر مجسم» بهشت، آدم، حوا، خدا، شیطان، عشق، عصبان، آگاهی، هبوط و... در کویر است. هر کسی را توتمی ست. و توتم هر کسی «خود خوب» اوست. بسیار روشن است؛ همه چیز در این دنیا، برای من است. اما توتم؟ من برای اویم!

تمامی نیازم، در برآوردن نیاز او سیراب می‌شود. تمامی وجودم، در مردن و قربانی شدن در آستانه‌ی محراب او ایجاد می‌شود. در «قتلگاه خویش» که

به‌خاطر او، به‌پای اختیار خود می‌آیم. شهادت، حیات مرا گواهی می‌دهد و غرورم که بر بالای او می‌شکند و در پای او می‌ریزد، اشباع می‌شود و به خضوع خویش مباحث می‌کند. «بودن» خویش را نذر دیگری نمودن، جبر دیگری راه، به دل خواه، اختیار کردن، در یاد او، خویشتن را به لذت سکرآور و حلاوت جذبه‌خیزی توصیف‌ناپذیر، از یاد بردن، و بالاخره با ریه‌های او دم‌زدن، با نبض‌های او تپیدن، با قدم‌های او رفتن، با حلقوم او نالیدن، با بودن او زیستن و در زیستن او جان دادن، مردن و آن‌گاه به کام دل رسیدن... آن‌جا بارگاه بلند «دل»‌هایی ست که «دوست‌داشتن» را - که یک راز غیبی ست - می‌شناسند و دامان مهربان «سر»‌هایی‌اند که هنوز «آدم»‌اند. و هنوز «غربت» را حس می‌کنند و «پرستیدن» را هم چون صفتی در خویش می‌یابند. معانی مرموز و آن جهانی، و شگفت و بی‌تاب‌کننده‌ی عشق، ارادت، دوست‌داشتن، پرستش، شهادت، درد، دعا، ایثار، شک، تنهایی، اخلاص، یکتایی، یکتویی، اضطراب، انتظار، صبر، حق، ارزش، قداست، ایمان، زیبایی، خیر... هستند.

هر کس هنوز آدم است. هبوط را در دناکانه حس می‌کند، شفا نیافته است، مجروح است. هنوز فراموش نکرده است. بهشت راه، کویر راه، عصبان راه، تبعید راه، خدا راه، شیطان راه، حوا راه... هم‌چنان به همه‌ی آن ودیعه‌های عینی که با آدمیت خویش، به زمین آورده است، وفادار مانده است. و همه چیز را به‌یاد دارد، توتمش یادآور آن بهشت است.

وقتی این مطالب را نوشتم و برای پسر خواندم، به او گفتم: حالا فهمیدی من و امثال من برای چه انقلاب کردیم؟ تو در جملات و مطالب بالا، پول نفت به کجا می‌رود، می‌بینی؟ حساب بانکی آن‌چنانی می‌بینی؟ ساختن اتوبان در کانادا یا کارخانه در ینگه دنیا می‌بینی؟ ما هم ندیدیم؟ و فکر نمی‌کردیم کار به این جاها بکشد. دیو درون بعضی‌ها سر برآورد و ضحاکانه پول و عقل و اندیشه‌ی جوانان وطن را ببلعد و هیولوار تنوره‌کش کند. اصلاً قرار این نبود که یک عده را از خر مراد پیاده کنیم و عده‌ی دیگری را سفت و سخت و محکم سوار آن کنیم که امر بر خودشان هم مشتبه شود که صاحب و مالک همیشگی و مادام‌العمر آنند. به‌دنبال دستیابی به جامعه‌یی بودیم که کسانی چون شریعتی، در کلمات بالا آن را تصویر و تصور می‌کردند. از کجا می‌دانستیم لباس‌ها عوض می‌شود. کمی هم شکل سواری و ادا و اصول هایش...